



چکیده

در سال ۱۰۸۴ ق زلزله‌ای در خراسان رخ داد و طی آن گنبد امام رضا^(ع) آسیب دید. شاه سلیمان صفوی دستور تعمیر گنبد حضرت^(ع) را انشاء کرد. در این نوشتار کوتاه، دو متن درباره تعمیر گنبد امام رضا^(ع) می‌آید؛ یکی به نثر انشای فقیه و ادیب برجسته عصر صفوی، مرحوم آقا حسین خوانساری است که برای کتابت در اطراف گنبد مطهر امام رضا^(ع) نوشته شده و در ادامه کارهایی است که در زمان شاه سلیمان صفوی در جهت بازسازی حرم مطهر امام رضا^(ع) انجام شده است و متن حاوی نکات ارزنده‌ای است. متن دوم نیز قصیده‌ای درباره همان زلزله و تعمیر گنبد مطهر امام رضا^(ع) است که شاعری در سال ۱۰۸۶ ق، به نظم کشیده است و حاوی اطلاعات فرهنگی و سیاسی مفیدی از دوره صفویه و اقدامات فرهنگی حاکمان صفوی در حرم مطهر رضوی است.

کلیدواژه‌ها: امام رضا^(ع)، آستان قدس رضوی^(ع)، مشهد، شاه سلیمان صفوی، قصیده رضوی، زلزله.



مقدمه

چند سال قبل، یا بهتر بگوییم ۱۳۸۹، در نسخه‌ای یافتیم که پس از زلزله سال ۱۰۸۴ ق در خراسان و آسیب دیدن گنبد امام رضا^(ع) و کار تعمیراتی که به دستور شاه سلیمان انجام شد، آقا حسین خوانساری کتیبه آن را انشاء کرد و همان نوشته شد که تا الان هم هست. آن مقاله‌چیز که آن وقت در سایت کتابخانه مجلس^(۱) و شاید وبلاگ^(۲) هم بود، این است که خواهد آمد. اما پیشاپیش بگوییم که قصیده‌ای در این باره دیدم، بسیار زیبا، که ضمن ستایش شاه سلیمان، داستان زلزله و تخریب گنبد را گفته و ماده تاریخی برای آن گفته است.

متن نخست - کتیبه گنبد امام رضا^(ع) از آقا حسین خوانساری

متنی که در ادامه می‌آید، انشای استاد و فقیه و ادیب برجسته عصر صفوی، مرحوم آقا حسین خوانساری (د. ۱۰۹۸ ق) است که در آغاز این متن، نام وی به اشتباه آقا حسین خراسانی آمده و علی‌الاصول باید تصحیفی (تبدیل خوانساری به خراسانی) در آن صورت گرفته باشد. این متن، برای کتابت در اطراف گنبد مطهر امام رضا^(ع) نوشته شده و در ادامه کارهایی است که در زمان شاه سلیمان صفوی (د. ۱۱۰۵ ق) در جهت بازسازی حرم مطهر امام رضا^(ع) انجام شده است.

آقا حسین خوانساری که علاوه بر جنبه‌های علمی و دینی، در نگارش متن‌های ادبی و به طور کل در دانش انشاء، ید طولائی داشت، این متن را به احتمال زیاد به درخواست شاه یا تولیت مشهد، تهیه کرده است.

در باره این متن کوتاه چندین نکته را باید یادآور شد:

۱. تعمیرات دوره شاه سلیمان در حرم مطهر به دنبال زلزله‌ای است که در سال ۱۰۸۴ ق در مشهد آمد که طی آن ویرانی، به حرم مطهر آسیب رساند. این نکته در همین کتیبه آمده است. آقای عطاردی^(۳) نوشته است: در بالای دری که از دارالسیاده وارد دارالحفاظ می‌شوند اشعاری هست که از آن معلوم می‌گردد که در سال ۱۰۸۴ ق زلزله‌ای شدید در مشهد مقدس آمده و گنبد مطهر رضوی از آن آسیب دیده است.

۲. نکته دیگر آن است که تعمیرات آستان قدس تقریباً از دوره شاه عباس تا دوره شاه سلیمان

1. <http://ical.ir>

2. <http://www.khabaronline.ir/weblog/jafarian>

۳. عطاردی، عزیزالله، تاریخ آستان قدس رضوی، ج ۱، ص ۱۵۹.

چندان جدی نبوده و باز هم این نکته‌ای است که از همین کتیبه - البته متن اصلی، نه آنچه اکنون برجای مانده - استفاده می‌شود.

۳. نکته دیگری که در متن اصلی کتیبه آمده، اشاره خوانساری به سفری است که شاه عباس اول از اصفهان به مشهد، در سال ۱۰۱۰ ق پیاده طی کرد. این یادداشت گواه آن است که داستان مزبور در اذهان و خاطر مردم باقی بوده است.

۴. باید افزود که متن یاد شده همچنان در حرم مطهر باقی مانده اما گویا از همان آغاز تلخیص شده و جملاتی از آن حذف شده است. مطالب حذف شده، بخشی مربوط به القاب و فضائل شاه سلیمان و بخشی هم شامل اطلاعاتی است که آقا حسین درباره شاه عباس اول به دست داده است. احتمال آن می‌رود که این تلخیص از آن روی صورت گرفته تا جای کمتری بگیرد. به هر حال مقایسه این دو متن جالب خواهد بود.

۵. این کتیبه به خط محمد رضا امامی است و در چهار ترنج نوشته شده و در اطراف گنبد نصب شده است. شگفت آن که اعتماد السلطنه از این نکته آگاهی داشته است که این متن از آقا حسین خوانساری بوده است. وی در مطلع الشمس نوشته است: عبارت کتیبه ترنج به انشای علامه اجل آقا حسین خوانساری ^{قدس سره} می‌باشد که در معقول و منقول از مشاهیر فحول آن عصر به شمار می‌آمد.^(۱)

۶. این یادداشت در پایان نسخه‌ای از کتاب خزانه الخیال محمد مؤمن شیرازی آمده که به شماره «۱۳۶۸۲» در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود. طبعاً ارتباطی با کتاب خزانه الخیال که در سال ۱۳۵۲ به کوشش آیت الله مرعشی^(۲) در قم (بصیرتی) چاپ شد، ندارد و تنها به صورت یک یادداشت در پایان نسخه روی برگه جدا نوشته شده است:

«من کلام الفاضل المحقق آقا حسین خوانساری لکتیبه القبة الرضوية، من میامن منن الله ذی المواهب، الذی زین سماء الدنیا بزینة الکواکب، و رصع هذه القباب العلی بدر الدراری الثواب أن استسعد السلطان الاعدل و الخاقان الافخم الاکرم اشرف خواقین الارض حسباً و نسباً، و اکرم سلاطین البسط ذی الطول و العرض خلقاً و ادباً، غصن الدوحة الکریمة النبویة و فرع الشجرة المبارکة الموسویة، باسط بساط العدل و الاحسان، ماحی رسوم الجور و الطغیان، مروج مذهب اجداده الائمة المعصومین، محی مراسم آباءه الطیبین الطاهرین، السلطان بن السلطان بن السلطان، ابوالمظفر السلطان شاه سلیمان الحسینی الصفوی بهادرخان - لازل تراب أعتابه العلیة معقراً لجباه السلاطین و ملثماً لشفاء الخواقین

۱. برای مقایسه دو متن مذکور، رک. عطاردی، تاریخ آستان قدس رضوی، ج ۱، صص ۱۳۹-۱۳۸.



الكرام الى يوم القيامة أم بتعمير هذه القبة العرشية الملكتوية التي لايزال تنزل اليها الملائكة المقربون و يضعون أجنحتهم تحت اقدام الزائرين و به يفتخرون و تكرم بتذهيبها و تنزيها و تشرف بتجديدها و تحسينها لما تطوق اليها الانكسار و سقطت لبناتها الذهبية و ذهب الى السماء الغبار ليكتحل به أحداق المحقين بعرش الملك الجبار بسبب الزلزلة العظيمة التي وقعت بهذه البلدة الكريمة سنة أربع و ثمانين و ألف بعد ما زينها و جددها جدّه الاعلى الامجد، السلطان الاكرم الاسعد، و الخاقان الافخم الاوحد، قاسم ظهور القياصرة و كاسر جيود الجبابرة الذي كان عنه أحسن المدائح و أحبّ الالقاب أن يدحوه بتراب عتبة أبي تراب و يصفوه بكلب سُدّة ذلك الجنب المستطاب أبوالمظفر شاه عباس الحسيني بهادرخان، أنار الله تعالى برهانه و جعل أعلى غرفات الجنان مكانه، غب ما أنعم الله عليه و وقّقه للمجىء ماشياً على قدميه من دار السلطنة اصفهان، صانها الله عن الحدثان الى هذه الحرم المحترم النبوى و المشهد المقدس الرضوى الذي هو روضة من رياض الجنان على مشرفه شرائف صلوات الله الرحمن سنة عشرة و ألف و كان هذا التجديد الجديد سنة خمس و ثمانين و ألف من الهجرة النبوية المصطفوية على مهاجرها و آله ألف ألف صلاة و تحية».

متن دوم - قصیده ای درباره تعمیر گنبد امام رضا(ع) در سال های ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ ق توسط شاه سلیمان صفوی

و اما درباره همان زلزله و تعمیر گنبد مطهر امام رضا(ع) شاعری همان وقت شعری گفته که تازگی در نسخه ای یافتم:

در زمان دولت فرمانده گیتی ستان	خسرو جمشید فرد آرای اسکندر نشان
داد فرمای جهان رونق فزای تاج و تخت	شاه والا جاه گردون مسند خورشید شان
ناصر دین نبی، سلطان پیغمبر نسب	ظل حق فخر سلاطین داور صاحبقران
زینت دیهیم شاهی مهر اوج خسروی	داور خورشید بخشش سرور گردون توان
گوهر دُرّج نبی شمع شبستان علی	شاه ایران قبله دوران سلیمان زمان
آنکه تا سرپنجه قهرش برآمد ز آستین	ماه را دست تعدی گشت کوتاه از کتان
آنکه بر خط مرادش دور گردون راست تیر	آنکه از حکم روانش جسم گیتی راست جان
آنکه عدلش شیرو آهورا دهد یک آبخور	آنکه سهمش باز و تیهورا یک آشیان
آنکه از یمن هوای جانفزای عدل او	می زند ترخنده گل برصولت باد خزان

یک گل از گلزار جود و همت او آفتاب
با دل و دست گهربار زرافشانش زرشک
بر خراسان خورده ناگه چشم زخم زلزله
آنچنان گوی زمین در جنبش آمد کز نهیب
شد زمین مانند کشتی روز طوفان بیقرار
گنبد شاه خراسان کز شرف در قدر بود
رخنه‌ای در وی عیان شد تا حکیمان را کند
آن بنای آسمان فرسای گردون اقتدار
از فضولی با جنابش دعوی رفعت چو کرد
لب به تأویلش زهم بگشاد و گفتش از غضب
حدّ خود را باز دان و ز اوج خود بالا پیر
روضهٔ شاه خراسان است اینجا کز شرف
اندرین حضرت که نورش طور را سوزد، مناز
پیش ازین قندیل زرّین مست نور آفتاب
زیر پای زایر این روضه بهر افتخار
شاه ایران قبلهٔ دوران که تاجش از شرف
از سراخلاص و صدق اینجا نویسد از ادب
می‌کند صد ره به از اوّل بتوفیق اله
این خبر چون عرض شد بر شاه گردون اقتدار
در زمان از موقف حکم شهنشاهی بصدق
شد به اندک مدّتی آن گنبد عالی تمام
بهر اتمام و بنای او شریف از پیر عقل
بیتی آمد بر زبان خامه از اسرار غیب
مصرع اوّل در اتمام، و دوم بهر بنا
گرز ابراهیم نوشد کعبه اهل زمین

یک تن از زنجیریان عدل او نوشیروان
کف به لب آورده بحرو خاک بر سر کرده کان
بس که برآبادی او رشک می برد آسمان
از عمارت‌های جم از ترس بیرون جست جان
زان زمین جنبش ز جنبش باز استاد آسمان
قبله گاه انس و جان پروازگاه قدسیان
شرمسار از منع خرق و التیام آسمان
تا نگوئی از خرابی رخنه در وی شد عیان
گنبدش از خندهٔ دندان نما بر آسمان
کای ز بام قدرم اوّل پایه‌ای از نردبان
از طریق پایه شناسی سخن بیجا مران
قدسیان پزند گردش، چون مگس برگرد خوان
پربه قندیل مه و مهر و چراغ اختران
چون فروغ شمع در روز درفشان بی نشان
فرش نومی افکنند بال ملایک هر زمان
می‌رباید ابلق رفعت ز فرق فرقدان
نام خود را کمترین خادمان آستان
این تبار آن فریدون حشمت جمشیدشان
شد فروزان یاسمین عارضش چون ارغوان
گشت فرمان قضا جریان، به تعمیرش روان
تازه شد مرغان باغ قدس را باز آستان
خواست تاریخی که در آفاق ماند جاودان
گشته از هر مصرع آن بیت تاریخی عیان
بی کم و بیش از ولایات امام انس و جان
نوشد از سعی سلیمان کعبه کروبیان



چون قلم برداشت باز از بهر تاریخ سیم
می‌کنم اکنون پس از تاریخ ختم اندر دعا
تا بنات النعش منشور است و پروین منتظم
نظم و نثر نکته سنجان باد مدح ذات شاه
گفت گنبد شد تمام از داد سلطان جهان
تا کند شاه خراسان با اجابت همقران
تا بود سیمین نطق کهکشانشان
کهکشانشان بادش نطق خادمان آستان

دنباله شعرهای بالا، اشعاری در ستایش شاه سلیمان سروده شده که باید از همان شاعر باشد. بنده شعر شناس نیستم، اما خواهید دید که لطافت خاصی دارد. یکی دو مورد، ثقیل یا قدری نامفهوم به نظر آمد، طبعاً حل آن هم کار بنده نیست؛ اما در کل اشعار جالبی است. شاعری است و کسب درآمد، این رسم زمانه است. شعر مدح و ستایش برای پر کردن جیب است، چنان‌که شاعر در یکی از آخرین ابیات به اشارت آورده است. اما هرچه هست، هنر هم هست، مخصوصاً اگر صنعت خاصی در آن به کار رفته باشد. اشعار زیر از نظر سیاسی هم خیلی ارزشمند است. این روزها اشعار میرزا سعید طیب قمی را در خورشید و مهپاره در باره شاه عباس دوم دیدم. از جهاتی آموزنده بود، از نظر افکار سیاسی و اجتماعی آن روزگار، که حالا هم عیناً تکرار آن هست.

در هر حال، اشعار زیر از همان شاعری است که در سال ۱۰۸۶ ق در باره تعمیر گنبد رضا^(ع) اشعار بالا را گفته و همانجا و در ادامه آمده، و بیت آخرش جالب است:

ای در رکاب تو عدل انوشیروان روان
در مجلس نشسته سپهر از وزیر زیر
در عهد تو که کرد ابد زو دوام وام
جُسته ز ابرجود تو هرتاج بخش بخش
از عدل تو نکند خزان از درخت رخت
از شرم منشیان تو گشته ستیر تیر
با تیغ زهردار تو از یک شمار مار
در کوه خوانده مدح ترا با سرود رود
گر بر درت سپهر زند از خلاف لاف
با چرخ گفته خشم تو روز نبرد برد
در پیش خشم شیر ندارد گوزن وزن
قیصر به پیش اسب تو چون هندوان دوان
بر درگهت گرفته مه از چاکران کران
گردیده چرخ پیرز بخت جوان جوان
شسته ز آب مدح تو هر مرزبان زبان
در عهد تو نداده کس از بد نشان نشان
از خشم چاکران تو جسته زمان زمان
با خنجر تو زاده فلک تو امان امان
در بحر کرده وصف تو مرغایان بیان
سر در کمند آوردش کهکشانشان
بهرام در فلک شده از حاجبان جبان
شاید اگر شود ز تو هر قهرمان رمان

بخشی بجسم فتح ز حکم روان روان
در زیر نعل اسب کمند افکنان کنان
گردد چورگ کمند به روئین تنان تنان
زان ماهتاب درع قوی شوکتان کتان
از طعن نیزه ات رود از طاعنان عنان
خصم از برش چوبرگ ز باد خزان خزان
در حضرتت نبرده کس از بد گمان گمان
دارند دشمنان تو از غازیان زیان
آرند با جناب تو آش سرکشان کشان
دور سپهر رفته چو فرمانبران بران
بگشای ران همّت و هندوستان ستان
خاقان و قیصر از چه شمار کیان کیان
وی بسته هیبت توز فرمان دهان دهان
بر رای روشنست نبود مبهم آن همان
سازد زبان تیغ تو آش ملزم آن زمان
هر شه که چید پیش تو چون کودکان دکان
گردند با هزار ادب خسروان روان
بنهفته از نهیب تهمتن تنان تنان
برزد بهم شکوه تو آدابشان نشان
در جاه نیستند ترا همسران سران
بندند با کدام هنر رومیان میان
پیلان هند را کند از ساجدان جدان
آرند لعبتان فرنگ ارمغان مغان
بنهفته نیزهات بتن توسنان سنان
پیش تو تقاضا شده چون خادمان دمان

روزی که در عدو فکنی چون نشور شور
گردد ز هول لشکر گردون شکوه کوه
گردد گران به شبت سپهر از غبار بار
گیرد ز ماه سر علمت ماهتاب تاب
تیرت ز دشمنان گذرد در مصاف صاف
رخشت زند بگرد زمین همچو چرخ چرخ
بر درگهت نیافته بی اعتبار بار
کی می برد ز مایه بغضت حسود سود
هر شه که با تو دم زند از افتخار خار
فرمان تو که داد جهان را بداد داد
تا گرددت به لشکر با احترام رام
پیش کز نهیب نگیرد حسام سام
ای یافته ز جود تو هر بینوا نوا
راز سپهر را که نکرد است فهم فهم
عذر عدوی جاه ترا گر خرد خرد
شد صعوه که بال کند پیش باز باز
هر جا ز گرد رزم توریزد نسیم نسیم
در پیش حملات که بود کم ز زال زال
از حمله تو باد ز شاهان ریود بود
در رزم و بزم نیست ترا در دیار یار
با تیغ تو که شد ز نقش! با فروز روز
رای تو گر زند پی تسخیر رای رای
عزم تو زیر دار پی فتح فرنگ رنگ
تا گشته زیرت ابرش گردون خرام رام
خصمت به خود زده ز حسد چون چنار نار



کرده قضا به خصم توتیغ ستیزتیز
از جود تو ز روی زمین رسم خواست خواست
بردرگهت که هست چو عهد شباب باب
هر بینوا که داشت بدل خار خار خار
ندهد شریف مدحت شه را مداد داد
شاها ازین گهر که ازو برده آب آب
زین سان قصیدکش نبود در سخن سخن
گویم به مدحت آنچه نیارد کتاب تاب
حاجت بحاجتی که مرا گفته نیست نیست
عدل تو سایه افکن فرق عباد باد
بادت مدام باده و بزم شکار کار
جایت فراز تخت جم و کیقباد باد

جسته قدر ز بزم تو از الامان امان
نگشاده هیچ جز بدعا طالبان لبان
هرگز نبود قبله گه عاجزان جز آن
خفته چو گل ز عدل تودر گلستان ستان
گر خامه ز آب بحر کند تر زبان زبان
کردم ز صیت توبه جهان کاروان روان
مویی خلل ندیده کس از نادران در آن
گرمفلسی نه بندد ازین مفلسان لسان
ای از توجیب و دامن مدحت گران، گران
آفاق گله حفظ تو روز و شبان شبان
بسته فلک به پیش تو چون حامیان میان
تا بسپری به مهدی صاحب زمان زمان.